

گفت و گو



خاطرات دمشقی

○ پیش از هر چیز از حضورتان سپاسگزاری می‌کنم. اجازه بدهید با صحبت درباره تعبیر «خاطرات دمشقی» آغاز کنیم.

○ در این باره به اختصار می‌توانم بگویم که من در سال ۱۹۰۸ یعنی در همان سال‌های جنگ جهانی اول در دمشق به دنیا آمدم. در همان روزها خانواده‌ام از دمشق به جبل عامل در لبنان نقل مکان کردند. طبعاً از آن روزها چیز زیادی به خاطرم نمی‌رسد. اما سال‌های ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۲۰ را به خوبی به یاد می‌آورم. در آن ایام دوازده ساله بودم.

○ از خاطرات آن سال‌ها تعریف کنید.

○ بدون شک در تاریخ اجتماعی و سیاسی سرزمین شام دو سال از اهمیت زیادی برخوردارند و هیچ‌وقت فراموش نمی‌شوند: سال ۱۹۱۸ و سال ۱۹۲۰ میلادی، چرا که در این دو مقطع از زمان، سرزمین شام، رویدادهای مهمی را شاهد بود که تا آن زمان هرگز مانند آنها را به چشم ندیده بود.

گفت و گو با سید حسن الامین
مؤلف دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة

اشاره:

شبکه تلویزیونی المنار از جمله شبکه‌های فعال در معرفی فرهنگ اسلامی و اهل بیت علیهم السلام در جهان عرب است. این شبکه در برنامه زنده تلویزیونی خود در ماه‌های پایانی سال ۸۱، زیر عنوان «گفت‌وگو با پیش‌کسوتان اهل قلم» دیداری دو ساعته با حسن الامین ترتیب داد. در این دیدار ناگفته‌های بسیاری بیان شده است. آنچه در پی می‌آید بخش‌هایی از آن گفت‌وگوست که توسط آقای علی قصیر مجری فعال این شبکه در اختیار کتاب ماه دین قرار گرفته است. فاضل ارجمند، جناب آقای محمدتقی کرمی نیز گزینش مطالب از آن گفت‌وگو و ترجمه آنها به فارسی را بر عهده گرفتند. کتاب ماه دین سپاسگزار این دو بزرگوار است.



رتال جامع علوم انسانی

○ آیا در آن سال‌ها شما در «شقرا»ی جبل عامل بودید؟

○ طی جنگ جهانی اول یعنی زمانی که فقط شش سال داشتیم به همراه خانواده به جبل عامل منتقل شدیم؛ چون پدرم نگران حال و وضع ما بود و برای حفظ سلامتی‌مان تمایل داشت در دوران جنگ در جبل عامل باشیم به همین سبب به آنجا رفتیم. البته از دوران کودکی خاطرات زیادی ندارم اما رویدادهای سال ۱۹۱۸ را به خوبی یاد می‌آورم؛ گرسنگی، فحطی و استبداد ترک‌های عثمانی مردمان را بی‌پناه و مستأصل کرده بود.

خاطراتم از زمانی آغاز می‌شود که استعمار فرانسوی تمام سرزمین شام را تحت اشغال خود درآورده بود. طبیعی است که در آن سال‌ها نمی‌توانستیم معنای استقلال، مبارزه یا وحدت قومی را به خوبی درک کنیم. با این همه، می‌دانستم که لشکری غاصب سرزمین ما را اشغال کرده است. در آن زمان عده‌ای از مردم در گروه‌های منظم به مبارزه با

اشغالگران فرانسوی و دفاع از خاک و سرزمین می‌پرداختند. در شقرا دو گروه از آنان را به چشم دیدم. یادم نمی‌رود که در آن روزها در حالی که در آستانه‌ی خانه آمد و شد مردم را تماشا می‌کردم صدای شلیک چند گلوله را شنیدم؛ صداها نزدیک و به هم پیوسته بود درست مانند رگبار. بی اختیار به طرف منبع اصلی صدا دویدم. صدای گلوله‌ها از خانه یکی از عموزاده‌هایم شلیک می‌شد از آنها علت را پرسیدم، گفتند: که در سرزمین شام حادثه‌ی مهمی رخ داده و پس از سال‌ها از زیر یوغ عثمانی‌ها آزاد شده است و به یمن چنین حادثه‌ای است که شلیک هوایی می‌شود. این حادثه هرگز از خاطرم محو نمی‌شود. رفته رفته معنای مبارزه ملی، استقلال و استعمار فرانسوی را درک کردم.

○ شاید در اثر همین رویداد مهم بود که پدر شما تصمیم گرفت به

شام بازگردد؟



○ پس از رسیدن به دمشق چه اتفاقی رخ داد؟

○ زمانی که به دمشق پا نهادیم، تازه مستقل شده بود و شهر در تب و تاب، اضطراب و بحران می‌سوخت. مردم نمی‌دانستند که انگلستان یا فرانسه در چه اندیشه‌ای هستند و برای مردمان سوریه چه نقشه‌ای را در سر می‌پروراندند. متأسفانه نه انگلستان و نه فرانسه و نه آمریکا و نه حتی کشورهای دور غربی مانند سوئد و نظائر آن، استقلال دمشق را به رسمیت نشناختند. از خاطراتی که هرگز از ذهنم محو نمی‌شود اولتیماتوم یا ضرب‌الاجل فرانسویان به فیصل بود. قصد داشتند با تحمیل شرایطی سخت و دشوار حکومت تازه استقلال یافته‌ی وی را نابود کنند. البته حکومت دمشق نیز پس از بررسی و ملاحظه‌ی دقیق وضع موجود و در اختیار نداشتن سلاح کافی، عاقبت تسلیم شد و به شرایط سخت فرانسویان تن درداد. با این همه، مردم دمشق از تصمیم و تسلیم دولتمردان دمشق به شدت خشمگین شدند و به خیابان ریختند و فریاد و شعار اعتراض برآوردند. تا آنجا که حکومت ناگزیر شد به خشونت و زور متوسل شود.

○ واقعه میسلون در همان سال روی داد؟

○ بله دقیقاً. فرمانده لشکر فرانسه با این که حکومت دمشق شرایط تحمیلی را پذیرفته بود، به این بهانه که پذیرش و تسلیم حکومت دمشق با اندکی تأخیر به دست آنها رسیده است دستور حمله به دمشق را صادر کرد و به قصد اشغال دمشق به آنجا یورش آوردند. نکته‌ی جالب توجه این که یکی از شرایط تحمیل شده به دولت موقت، انحلال ارتش سوریه بود و حکومت وقت ناگزیر ارتش را منحل کرده بود، ولی هنگامی که شنید فرانسویان به دمشق حمله کردند با تلاش و شتاب تصمیم گرفت آب از دست رفته را بازآورده و ارتش را از نو سامان دهد، اما دیگر دیر شده بود. مردم دمشق چون وضع را چنین دیدند تصمیم گرفتند با بسیج نیروها چه در قالب گروه‌های سازمان یافته‌ی مقاومت و چه در قالب نیروهای تشکل نیافته، با هرگونه سلاحی که در اختیار داشتند روانه‌ی میدان مبارزه شوند. این گونه بود که واقعه یا جنگ میسلون میان مردم سوریه و اشغالگران فرانسوی روی داد. در یک سو ارتش پانزده هزار نفری فرانسه قرار داشت که علاوه بر برخورداری از فنون نظامی، سلاح و ابزار جنگی پیشرفته‌ای را در اختیار داشت و در سوی دیگر مردمان بیچاره و ارتشیان از هم گسیخته سوریه قرار داشتند. نتیجه جنگ از پیش معلوم بود و پس از مدت کوتاهی، دمشق شکست سختی خورد و تسلیم فرانسه شد. فرمانده ارتش سوریه، یوسف عظمه، کشته شد و سرانجام سربازان فرانسوی وارد دمشق شدند. ورود سرمستانه آنان به

○ اجازه بدهید به این نکته اشاره کنم که پس از ورود نظامیان عرب به دمشق و به قدرت رسیدن شاهزاده فیصل، میان نیروهای ملی و استعمارگران فرانسوی - که به شام چشم طمع دوخته بودند - تضاد و خصومت شدیدی به وجود آمد.

○ آیا شما شاهد تاجگذاری شاهزاده فیصل نیز بودید؟

○ خیر. گلوله‌ای که در شقرا از دهانه آن تفنگ شلیک شد، به خاطر تاجگذاری وی بود. در آن زمان پدرم در دمشق بود و چنان که اشاره رفت سپاهیان عرب به سرکردگی فیصل به زودی با اشغالگران فرانسوی - که بخشهایی از مناطق ساحلی را به اشغال درآورده بودند - رویاروی شدند و علیه یکدیگر جنگ تبلیغاتی به راه انداختند؛ هر یک در حد توان خود می‌کوشید مشروعیت رقیب را طرد و نفی کند.

در این هنگام بود که پدرم تلاش کرد از اشغالگران فرانسوی پیشی گرفته و ابتکار عمل به خرج دهد. وی با اعلان حمایت و پیروی منطقه جبل عامل از حکومت تازه استقلال یافته عربی، گروهی از عالمان دین و شیوخ قبائل منطقه را گرد آورده و سواره عازم دمشق شدند. عاقبت پدرم تصمیم گرفت در دمشق بماند تا از نزدیک ناظر حوادث و مسائل باشد.

در هر حال، زمانی به طول نینجامید که در جبل عامل، برخی اغتشاش‌ها و ناآرامی‌ها روی داد و فرانسوی‌ها به بهانه آرام کردن اوضاع و تحت کنترل درآوردن آن، لشکری را به آنجا گسیل داشتند. در همان روزها از هجوم نظامی فرانسه به شهرهای صور و بیطیه، اخبار ناخوشایندی به گوش می‌رسید. مردم به شدت بیمناک شده بودند.

○ در چه سالی بود؟

○ در همان سال ۱۹۲۰ میلادی. تمام این رویدادها در همین سال بود. یعنی از زمانی که صدای شلیک گلوله را شنیدم تا حوادث بعدی، همه طی یک ماه رخ داد.

○ آیا در همین روزها و با توجه به حوادث فوق بود که خانواده شما

تصمیم گرفت به دمشق برود تا در کنار پدر باشند؟

○ بله، زمانی که برادر بزرگترم متوجه خطر هجوم لشکریان فرانسوی شد، تصمیم گرفت خانواده را از لبنان به دمشق نزد پدر ببرد. از این رو از شقرا در حالی که سوار بر پشت گاو میش‌ها بودیم عازم دمشق شدیم و این یکی از خاطرات فراموش‌نشدنی من است.

○ از سال ۱۹۲۰ تا سال‌های بعد و دقیقاً تا سال ۱۹۲۳ میلادی مبارزه نیروهای استقلال طلب سوری با ظلم و تجاوز اشغالگران فرانسه از سر گرفته شد. پدرتان با ورود به صحنه مبارزه به زودی به عنوان یکی از ارکان جنبش ملی درآمد. از آن روزها و از نقش یا وظیفه مضاعفی که پدرتان ناگزیر بود انجام دهد، یعنی هم به عنوان مرجعیت در امور دینی و شرعی و هم در مقام رهبری سیاسی، تاریخی، چه خاطراتی را به یاد می‌آورید؟

○ دوران اعلان استقلال دمشق تا واقعه میسلون اوج فعالیت‌های پدرم بود. پس از شکست سوریه از فرانسه، مبارزان پراکنده شدند؛ گروهی به اعدام محکوم شدند و گروهی سرخورده و ناامید. جنبشی ملی و یا دینی نیز در کار نبود. این وضع تا سال ۱۹۲۳ میلادی ادامه پیدا کرد. اما سه سال بعد در اوضاع و رخوت موجود چرخشی به وجود آمد. غایبان صحنه دوباره به صحنه بازگشتند و رفته رفته جبهه‌ای از میهن‌طلبان به وجود آمد. این جا بود که نقش و مبارزه میهن‌خواهانه پدرم آغاز شد. شاید گفتن این نکته آن هم از زبان من مشکل باشد. اما چون دیگران به آن اشاره کرده‌اند من نیز آن را اظهار می‌کنم و آن این است که پدرم به زودی به رهبر جنبش میهن‌خواهان و محور اساسی مبارزه با اشغالگران فرانسوی بدل شد و تا خروج نیروهای فرانسوی از سوریه همین نقش را به عهده گرفت. زیرا مبارزان میهن‌خواه سوریه با توجه به آشفتگی و تشنگی که گرفتار آن بودند، به رهبر و مرجعی معتبر نیاز داشتند. آنان هر یک داعیه زعامت داشتند و به هنگام اختلاف، وجود رهبر با شخصیت با نفوذی که همه جناح‌ها و گروه‌ها به او احترام بگذارند و فرمانش را گردن نهند بیش از پیش احساس می‌شد. طبعاً در چنین اوضاعی پدرم رهبر و مرجع حل و فصل اختلافات آنان شناخته شد.

○ یعنی پدر شما می‌خواست هم نقش مرجعیت دینی را ایفا کند و هم نقش رهبری سیاسی را؟

○ پدرم نمی‌خواست بلکه وضع آشفته و حساس سوریه در آن روزها و چنانکه گفتم فقدان رهبری لایق، سبب شد تا این وظیفه خطیر و دشوار بر دوش وی نهاده شود. البته بعدها در میان جبهه میهن‌پرستان، رهبران دلیر و با کفایتی در صحنه حاضر شدند و سررشته امور را به دست گرفتند؛ اما دست‌کم تا سال ۱۹۳۶ وضع بر همین منوال گذشت.

○ یعنی پدر شما تنها تا این تاریخ این وظیفه خطیر را برعهده

گرفت؟

○ بله.



دمشق، حادثه‌ای بس تلخ و سوگناک بود که یاد آن هرگز از خاطره‌ها محو نمی‌شود.

یک هفته از اشغال نظامی سوریه نگذشته بود که فرمانده ارتش فرانسه تصمیم گرفت از دمشق دیدار کند. متأسفانه برخی عناصر واپس‌گرا که در زمان استقلال سوریه از ترس مردم به خانه‌های خود خزیده بودند و رفته رفته به دست فراموشی سپرده می‌شدند، دوباره به خیابان‌ها پا نهادند و با گرد آوردن تعدادی از مردم در دروازه دمشق به استقبال فرمانده پیروز لشکریان فرانسه شتافتند. من در آن روزهای سخت در دمشق بودم و خود تمام اینها را به چشم دیدم.



مشغول تحصیل بودید. در کتابتان از این دوره از زندگیتان به نیکی یاد کرده‌اید و حتی آن را بهترین دوران زندگی خود نامیده‌اید. اندکی از خاطرات آن دوره را بازگو کنید.

○ نخستین بار در سال ۱۹۳۸ م. به عراق قدم نهادم در دوران حکومت ملک غازی.

○ در آستانه جنگ جهانی دوم، وضع عراق در آن زمان چگونه بود؟
○ چنانچه اشاره کردید بهترین دوران عمرم محسوب می‌شود؛ البته این امر معلول دو عامل است. نخست، عراقی‌ها که مردمانی پاک و صمیمی و باوفا هستند و مقدم میهمانان را بسیار گرمی می‌دارند. پس از ورودم به عراق برای تدریس در دبیرستان به شهر حله رفتم. شهری بسیار زیبا که برحسب اتفاق نیاکاتم جملگی به این شهر متعلق بودند و در قرن هفدهم میلادی به منطقه جبل عامل کوچیده بودند.

○ شهر حله همان است که صفی‌الدین حلی، شاعر مشهور عرب، به آن منسوب است؟

○ بله. در هر حال، عامل نخست مردمان خوب عراق و عامل دوم طبقه نخبگان و اهل فرهنگ.

○ عراق و شهر حله را در دهه چهل چگونه توصیف می‌کنید؟
○ به مسائل سیاسی کاری ندارم. با این همه، در این دهه ملک غازی حاکم عراق بود. وی در حادثه تصادف جان خود را از دست داد. او

○ پس از سال ۱۹۳۶ چه اتفاقی رخ داد؟

○ پس از شکست سوریه و پس از سال ۱۹۳۶، دمشق شاهد انقلاب دیگری بود که می‌توان آن را «انقلاب سفید» نامید. یعنی طی دورانی کوتاه دمشق دو انقلاب را تجربه کرد؛ انقلاب سرخ که نظامی بود و انقلاب سفید که در واقع چیزی نبود جز نافرمانی عمومی و اعتراض همه‌جانبه مردم. بگذارید این مقطع را با استناد به سخنان مورخان دیگر چون منخ‌الصلح، محمد جمیل بارودی و ادیب صفدی نقل کنم: این انقلاب به پیشنهاد و همت سیدمحسن امین صورت گرفت و نطفه آن در خانه‌اش منعقد شد. وی پیشنهاد کرد که از آنجا که نمی‌توان به مصاف با اشغالگران فرانسوی رفت و به لحاظ نظامی بر آنها غلبه کرد، باید به مبارزه منفی با آنان دست یازید. از این رو، دستور داد که تمام مردم دست به اعتصاب عمومی زده، انبارهای غله و محله‌های تجاری را بستند تا بدین وسیله فرانسوی‌ها را به زانو درآورند و همین‌طور هم شد. چنان‌که می‌دانیم دست آخر این امر به معاهده میان فرانسه و سوریه در سال ۱۹۳۷ میلادی منتهی شد.

○ شما در آن زمان سی ساله شدید و همان وقت تصمیم گرفتید از سرزمین شام خارج شوید و به عراق بروید. می‌دانیم شما دو بار به عراق مسافرت کردید؛ نخستین بار چهار سال به طول انجامید. در این دوره

نزد عراقی‌ها بسیار محبوب و از اعتبار فراوانی برخوردار بود.

○ آیا خانم نازک‌الملانکه در شمار شاگردان شما بود؟

○ خیر، وی در آن دوره به تازگی از دبیرستان فارغ شده بود. شعرهایی پراکنده سروده بود که تنها در میان برخی از همقطاران‌ش خوانده می‌شد. با خواندن پاره‌ای از آنها توانایی شگرف خانم نازک‌الملانکه در سرایش شعر، شگفتی مرا برانگیخت و بلافاصله تصمیم گرفتم در مجلات ادبی مختلف او را به جهان عرب معرفی کنم. همین سخن درباره بدر شاکر‌السیاب نیز صدق می‌کند. نخستین بار در روزنامه الاخبار مقاله‌ای درباره اهمیت شعر وی منتشر کردم.

○ تا سال ۱۹۴۹ میلادی در عراق ماندید؛ اما پس از آن تصمیم

گرفتید به لبنان سرزمین مادری و به طور مشخص به بیروت بازگردید. در خاطرات‌تان نوشته‌اید که پدرتان به سبب کهولت سن نیازمند حضور شما بود. پرسش اینجاست که چرا پدرتان در اوایلین سال‌های زندگی نه در دمشق باقی ماند و نه در سقرا، بلکه ترجیح داد در بیروت سکنا گزیند؟

○ می‌دانید که زمستان‌های دمشق به شدت سرد است. پزشکان به پدرم توصیه کردند که به بیروت برود و زمستان‌ها را در آنجا سپری کند. پدرم در سال ۱۹۴۹ میلادی به شدت بیمار شده بود. تصمیم گرفتم در کنارش باشم، یا این که بسیار تمایل داشتم در عراق بمانم و به کار ادامه دهم. از آن پس اگرچه بغداد از برابر چشمانم غایب شد اما یاد آن در ذهن و روانم همواره حاضر و پابرجاست. یاد نخل‌های بلند و رود فرات و مردمان صمیمی‌اش خاطرمد را متعمم می‌کند و شادابی عجیبی به روحم ارزانی می‌دارد.

پس از فوت پدرم مهم‌ترین وظیفه‌ای که بر دوش خود احساس می‌کردم تکمیل کتاب اعیان‌الشیعه ایشان بود که در زمان حیاتش تا پایان حرف «س» منتشر شده بود و باقی به صورت دست‌نوشته یا به صورت فیش‌های پراکنده مانده بود و مطابق عهده‌ی که درباره تکمیل کتاب با ایشان بسته بودم در بیروت ماندم و چهار سال با کار و پژوهش مداوم و طاقت‌فرسا، تمام اوراق و یادداشت‌های پراکنده ایشان را تنظیم و منتشر کردم.

○ به دهه پنجاه می‌رسیم. شما چه خاطراتی را از آن دوران به یاد

می‌آورید؟

○ خاطرات زیادی از جمله انقلاب ۱۹۵۲ میلادی و رویدادهای

○ در هر حال عراق دهه چهل از هرگونه چالش‌های سیاسی

آن گونه که بعدها شاهد آن بودیم عاری بود؟

○ بله این کاملاً درست است. با این حال برای من، وضع فرهنگی آن دوره عراق مهم بود که بطور کلی با کشورهای دیگر فرق می‌کرد. برای مثال در عراق برای هر مناسبتی جشن یا نشستی بر پا می‌شد. چنان که به مناسبت چهلمین روز درگذشت ملک‌غازی، همایش‌های متعددی برپا شد که مرا نیز دعوت کردند.

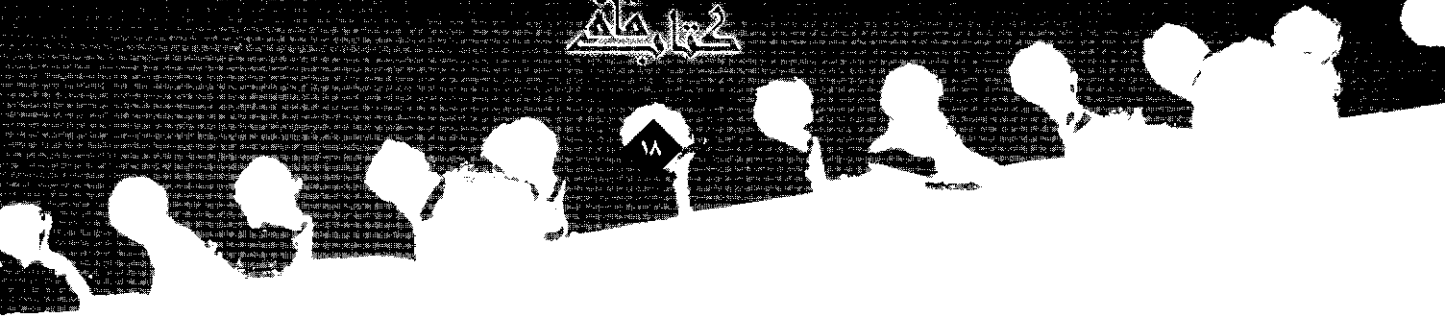
○ طبیعتاً شما در آن دوره به تدریس مشغول بودید؟

○ بله، در هر حال، با شروع جنگ جهانی دوم لشکریان فرانسوی از سوریه خارج شدند و نفوذ آنان در این مناطق بسیار کم‌رنگ شد و در نتیجه فرصت زندگی و شغلی مناسب در آنجا فراهم آمد. در عراق بودم که خبر رسید به سمت قاضی صلح شهر نبطیه منصوب شده‌ام. البته می‌دانستم دوستانم که با سامی صلح نخست وزیر وقت لبنان مناسبات نزدیکی داشتند چنین امکانی را به‌وجود آورده‌اند. از این رو عراق را ترک کردم و به نبطیه رفتم و به مدت دو سال در آنجا اقامت گزیدم. پس از آن به سبب دخالت‌های مستقیم نخست‌وزیر وقت در امور قضایی و نیز بی‌اعتنایی مقامات ذی‌ربط به شکایت‌ها و انتقاداتم، استعفا‌ی خود را تسلیم کردم و به دعوت پاره‌ای از دوستان دوباره راهی عراق شدم. اما این بار برخلاف بار نخست به تدریس در دانشگاه بغداد مشغول شدم. ناگفته نماند که دانشگاه بغداد به سبب اینکه از مناطق مختلف و از نژادهای متنوع چون ترک و عرب، دانشجویان زیادی را در خود جای داده است بسیار دیدنی و جذاب بود. از سوی دیگر، مهمان‌نوازی بغدادی‌ها به هیچ مسافری مجال نمی‌داد تا در آن شهر احساس غربت کند.

○ در خاطرات‌تان نوشته‌اید که در زمره نخستین کسانی هستید که

نازک‌الملانکه و بدر شاکر‌السیاب شاعران نوپرداز عراق و عرب را کشف کرده‌اید. اندکی در این باره سخن بگویید.

○ فراموش نمی‌کنم که برای ایراد سخنانی به انجمن استادان دانشگاه دعوت شدم در آنجا بود که با بدر شاکر‌السیاب ملاقات کردم و به استعداد شگرف و ذوق والای هنری‌اش پی بردم. همان‌گونه که پیش از آن نازک‌الملانکه را شناخته و کشف کرده بودم.



○ به طور مشخص در این سال برای پژوهش و تهیه پاره‌ای از یادداشت‌ها جهت تألیف دایره‌المعارف الاسلامیة الشیعیة در پاکستان و شهر کراچی اقامت داشتیم و به وسیلهٔ رادیو یا روزنامه و نیز مجلات پاکستانی که دوستان زحمت ترجمهٔ آنها را می‌کشیدند اخبار جنگ اعراب را دنبال می‌کردم. سخنان آنتشین جمال عبدالناصر را شنیدم که مرتباً فریاد می‌آورد چنین و چنان می‌کنیم. اما با توجه به تجاربی که از حوادث و رویدادهای سال‌های پیشین اندوخته بودم می‌دانستم که این سخنان ثمری نمی‌دهد و همین‌گونه هم شد.

○ به نظر می‌آید که در آن دوره به جمال عبدالناصر خوشبین نبوده‌اید؟

○ خیر، در روزهای نخست به سخنان و انقلابی که به راه انداخته و رهبری آن را برعهده گرفته بود چشم امید دوخته بودم اما پس از آن که دیدم حکومت وی نیز مبتنی بر شخص ایشان و تا حدود زیاد استبدادی و خودکامه است، امیدم را به کلی از دست دادم. اما در هر حال همدل و همراهش نشدم، خصوصیت هم با وی نورزیدم. تمام آرزوی ما این بود که حکومتی مردمی منبعث از خواست و ارادهٔ مردم بر سر کار آید. اما این‌گونه نشد.

○ اما نوشته بودید که در همان سال با شنیدن شکست اعراب سخت گریه کردید.

تاریخی متعلق به آن دوره. می‌دانید در این دهه واژه‌هایی چون «وحدت عربی»، «قومیت» و نیز «انقلاب» به شعارهای رایجی بدل شدند. واقعیت آن است که انقلاب در مصر و رویدادهای آن ما را نسبت به این مفاهیم به شدت ظنین کرد؛ چرا که با فروپاشی حکومت فاروق در مصر انتظار داشتیم حکومتی مردمی بر سر کار آید. چنان‌که پیش از انقلاب مصر، علیه حکومت فاروق همواره شدیداً موضع می‌گرفتیم. می‌پنداشتیم پس از انقلاب، حکومت استبدادی جای خود را به حکومتی مردمی و با نظارت و مشارکت تمام اقشار می‌سپارد. اما سمت و سوی واقعیت‌ها به‌گونه‌ای دیگر شد. از طرف دیگر به طرح اتحاد سوریه و مصر که از سوی حاکمان وقت پیشنهاد شده بود، چندان خوشبین نبودیم و آن طرح را غیرواقعی و اصولاً عقیم می‌دیدیم، زیرا اگر اتحاد سوریه و عراق، مصر و سودان یا سودان و لیبی به سبب همسایگی و زمینه‌های فراوان مشترک اقتصادی و فرهنگی امکان‌پذیر باشد، اتحاد میان مصر و سوریه که چه به لحاظ جغرافیایی و چه به لحاظ خواست‌ها و منافع مادی اختلاف داشتند، شعاری فارغ از معنا بود و بیشتر جنبهٔ تبلیغاتی داشت. علاوه بر این موانع وجود کشور نوپای اسرائیل را نباید از یاد برد که به لحاظ جغرافیایی حذفاصل میان مصر و سوریه است و بر سر راه تحقق آرمان فوق، مانعی جدی به شمار می‌آید.

○ در باب شکست اعراب در سال ۱۹۶۷ میلادی و پیامدهای آن چه خاطراتی دارید؟



● بنابراین اعیان الشیعه را می‌توان کار مشترک شما و پدرتان به شمار آورد؟

○ خیر. اعیان الشیعه جز مواردی اندک تنها حاصل پژوهش پدرم و به نام ایشان است. اما کتاب مستدرکات اعیان الشیعه از آن من است.

● به دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة می‌رسیم. این کتاب چه ویژگی‌هایی دارد؟

○ برخی از آوردن نام دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة بیزارند؛ زیرا گمان می‌کنند این نام یار و سوبه‌ای مذهبی دارد. برای بطلان چنین باوری می‌توان به این نکته اشاره کرد که نخستین کسانی که دایرةالمعارف اسلامی را به نگارش درآوردند شرق‌شناسان و پژوهشگران آلمان، فرانسه و انگلستان بودند. آیا این بدان معناست که آنان مسلمان‌اند یا تمایلاتی اسلامی داشتند.

نگارش دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة به این معنا نیست که باید پیرو مذهبی مشخص و متعصب به فرقه‌ای خاص باشید، بلکه تهیه و تدوین این دایرةالمعارف از آن رو بود که در دایرةالمعارف اسلامی شرق‌شناسان، خطاهای علمی و حتی تهمت‌های ناروای بسیاری به اسلام و شیعه وجود دارد. همچنین آنان در ذیل مدخل‌ها نکات زیادی فروگذاشته‌اند که در دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة به تفصیل درباره آنها سخن به میان آمده است. دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة تلاش فروتنانه‌ای است که خوشبختانه هم‌اکنون به چاپ ششم آن رسیده است. به جرأت می‌توانم بگویم که این دایرةالمعارف برای پژوهشگران و محققان منبع بسیار خوبی است و به‌ویژه چاپ آخر آن - که در بیست و چهار جلد منتشر شده است - حاوی مطالب فراوانی است که در کتاب‌ها و منابع دیگر قابل دسترسی نیست. برای مثال درباره افغانستان مطالبی ذکر شده است که در هیچ کتاب و یا نوشته‌ای به زبان عربی و غیرعربی پیدا نمی‌شود. همچنین درباره هند. این نکته را نیز باید افزود که دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة حاصل پشتکار و تلاش شخص من است. حال اینکه دایرةالمعارف‌ها عموماً حاصل تلاش جمع زیادی از عالمان و متخصصان است که از حمایت بی‌دریغ دولت و مؤسسات پژوهشی وابسته به آن بهره می‌برند. آخرین نوشته‌ای که منتشر کرده‌ام تاریخ جبل‌عامل نام دارد که در واقع تاریخنگاری سیاسی و مردمی جبل‌عامل است.

○ بله همین‌طور است. چرا که با شنیدن شکست اعراب در جنگ و پذیرش عقب‌نشینی جمال عبدالناصر احساس تلخی به من دست داد. مردم‌گریز شدم و در خلوت به شدت گریستم و در همان وقت در این زمینه اشعار تلخی را سرودم که منتشر شد.

○ اندکی از مسافرت‌هایتان بگوئید، طی سال‌های گذشته به کجا سفر کرده‌اید؟

○ تمام اروپا را به قصد سیاحت زیر پا گذاشتم، به‌ویژه ایتالیا و بیشتر به خاطر ونیز شهر زیبا و مشهور و افسانه‌ای‌اش؛ اما غالب مسافرت‌هایم به کشورهای دیگر سفرهای علمی و برای تکمیل دو کتابم یعنی مستدرکات اعیان الشیعه و دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة بود. به ایران، ترکیه، پاکستان و عراق بارها سفر کرده‌ام. البته لازم است اشاره کنم که آخرین مسافرتم به عراق پیش از روی کار آمدن حزب بعث در عراق بود. همچنین در پی دعوتی که از سوی کنفرانس اسلامی از من به عمل آمد به بمبئی و شهرهای دیگر هند رفتم.

○ اجازه بدهید به نوشته‌ها و کتاب‌هایتان بپردازیم بویژه دو کتاب پرآوازه شما یعنی مستدرکات اعیان الشیعه و دایرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة. در این زمینه چه خاطراتی را می‌خواهید بازگو کنید؟

○ پس از وفای به عهدی که با پدر مرحوم داشتم و اعیان‌الشیعه را به طور کامل و منقح به چاپ رساندم، متوجه شدم که باید بر این کتاب مطالب زیادی افزوده شود که این افزوده‌ها بعدها در قالب مستدرکات اعیان‌الشیعه چاپ شد. به طور کلی مستدرکات اعیان‌الشیعه سه محور اساسی دارد:

نخست: پدر مرحومم در اعیان‌الشیعه تنها به ذکر نام کسانی پرداخته است که از دنیا رفته‌اند اما زندگان را یاد نکرده است. همچنین سال‌های بعد بسیاری از عالمان شیعه از دنیا رفتند که در مستدرکات به آنها پرداخته شد.

دوم: پدرم در باب پاره‌ای از عالمان قدیم شیعه استقصا و تتبع کافی به عمل نیآورده بود که در مستدرکات اعیان‌الشیعه این نقص نیز برطرف شد.

سوم: علاوه بر این پدرم پاره‌ای از عالمان شیعه را از قلم انداخته است و اساساً ذکری از آنها به میان نیامده، که در مستدرکات به تفصیل آنها را ذکر کردم.